

بررسی نیازهای اساسی انسان در اشعار فروغ فرخزاد بر اساس تئوری انتخاب ویلیام گلسر

وجهیۀ ترکمانی بار اندوزی

استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

فاطمه بهار چنتی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۴)

چکیده

بررسی آثار نویسندگان و شاعران مطرح با تکیه بر نظریه های روان شناسانه یکی از شیوه های درخور توجه برای آشنایی هر چه بهتر با اندیشه و شعر و شخصیت آنها است.

استفاده از نظریه های حوزه روان شناختی بویژه در سال های اخیر، از سوی محققان ادبی مورد توجه قرار گرفته است. بر همین اساس در این پژوهش سعی شده است تا اشعار یکی از چهره های نام آشنای عرصه شعر نو به نام فروغ فرخزاد، بر اساس تئوری انتخاب روانشناس معاصر، ویلیام گلاسر، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بر اساس این تئوری، پنج نیاز اساسی هر انسان عبارتند از: نیاز به عشق، بقا، قدرت، تفریح و استقلال. آشکار است که ویژگی های شخصیتی و نیز شرایط زندگانی هر یک از انسان ها از جمله شاعران در سوق دادن آنان برای تلاش بیشتر جهت برآوردن برخی از نیازها تأثیر گذار است. یافته های این تحقیق نشان می دهد: از بین همه نیازها، نیاز به عشق بیش از سایر نیازها در اشعار فروغ جلوه گر شده است؛ تا آنجا که فروغ فرخزاد قدرت و پیشرفت خود را در توجه به عشق یافته، تفریح خود را با عشق خواسته، بقای خود را در گرو عشق و استقلالش را نیز از معشوق و عشق طلبیده است. در واقع این نکته که رفتار فروغ در سراسر زندگیش تحت تأثیر رمز و راز عشق بوده، غیر قابل انکار است. بعد از نیاز به عشق، نیاز به آزادی و استقلال بیش از سایر نیازها در اشعار فروغ به چشم می خورد. بعد از نیاز به آزادی، به ترتیب: نیاز به بقا، تفریح و پیشرفت یا قدرت؛ در شعر فروغ نمود دارد.

واژه های کلیدی:

تئوری انتخاب، گلاسر، شعر، فروغ فرخزاد

مقدمه

ویلیام گلسر، روان‌پزشک پیشرو و مشهور بین‌المللی، در سال ۱۹۲۵ در کلیولند اهایو به دنیا آمد. تحصیلات اوّلیه گلسر در رشته مهندسی شیمی بود و سپس به روانپزشکی تغییر مسیر داد. او از سال ۱۹۶۵ همچون دیگر نظریه پردازان نظریه واقعیت‌درمانی را در حوزه‌های مختلف آزمود، سپس در سال ۱۹۹۴ تئوری انتخاب را ارائه کرد. این تئوری توضیح می‌دهد که افراد چرا و چگونه رفتار می‌کنند و معتقد است هر آنچه از ما سر می‌زند یک رفتار است. غذا خوردن، خشمگین شدن، افسرده شدن و.. همه رفتارها از درون ما برانگیخته می‌شوند و معطوف به هدفی هستند و هدف هر رفتار، ارضای یکی از پنج نیاز اساسی ماست که به شرح زیرند:

«۱- عشق و احساس تعلق ۲- قدرت ۳- تفریح ۴- آزادی ۵- بقا و زنده ماندن». (ویلیام گلسر، ۱۳۹۰: ۱۰)

گلاسر معتقد است که «نیازهای اساسی ما از دستورات ژنتیکی ناشی می‌شوند که ما باید پیوسته آنها را ارضا نماییم». (هوات ۲۰۰۲: ۷۴۰-۶۹)

گلاسر اذعان می‌دارد که ما برای ارضای نیازهای درونی خودمان تصویری در ذهنمان ایجاد می‌کنیم. وقتی نیازهایمان ارضا شد، تصویر انسان‌ها، اشیاء یا مکان‌ها و حوادثی که نیازمان را ارضا کردند در ذهنمان در محلی به نام آلبوم تصویرهای شخصی انبار می‌شوند، که ۸۰ درصد یا بیشتر این ادراکات از طریق ادراک بصری صورت می‌گیرد. گلاسر در تئوری انتخاب خود می‌گوید: «به دلایل بسیار روشن ما هر کاری را که انجام می‌دهیم انتخاب خودمان است که شامل احساس بدبختی ما نیز می‌شود. دیگران نه می‌توانند ما را بدبخت کنند و نه خوشبخت. ما بیش از آن که تصور می‌کنیم، کنترل حیات خود را در دست داریم». (مشیریان فراحی، ۱۳۹۵: ۵۸۸؛ به نقل از حکم آبادی، ۱۳۹۲)

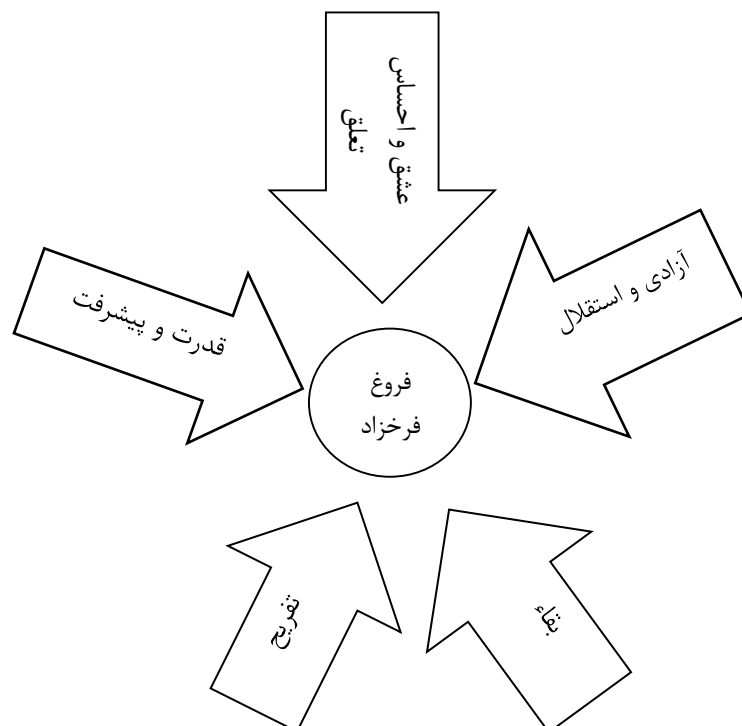
بر اساس تئوری انتخاب هنگامی که افراد در ارضای نیازهای خود ناکام می‌شوند، دست به رفتار می‌زنند؛ یعنی رفتار و عمل خاصی را انتخاب می‌کنند تا شاید بدان وسیله نیازهایشان را برآورده سازند. در واقع این رفتارها هدفمند هستند و هدفشان ارضای نیازهای مورد نظرند. (گلاسر، ۱۳۹۶: ۱۰) در تعریفی دیگر از نیاز آمده است: «نیاز شامل نیروی زیست‌شیمیایی موجود در مغز است که توانایی‌های عضلانی و ادراکی را سازمان می‌دهند و هدایت می‌کنند. نیازها می‌توانند یا از فرایندهای درونی، مثل گرفتگی یا تشنگی و یا از رویدادهای موجود در

محیط سرچشمه بگیرند. نیازها به رفتار نیرو می‌بخشند و آنها را هدایت می‌کنند. یعنی، آنها رفتار را در جهت مناسبی برای برآوردن نیازها فعال می‌سازند». (دوان شولتز و سیدنی، ۱۳۷۹: ۲۲۱)

از آنجا که فروغ فرخزاد شاعری رمانتیک است، اشعارش ندای درون اوست. او فریادهای روح خود را که از زندگی کوتاه اما پرفراز و نشیب سرچشمه گرفته است، چنان در اشعارش منعکس می‌سازد که گویی تراژدی غم‌انگیز سرنوشت خود را تحریر نموده است. او نیازهایش را لابه‌لای اشعارش، در بیشتر موارد به صراحت بیان می‌کند. این نیازها، همان نیازهای اساسی هر انسانی است که به صورت ژنتیکی در وجود هر انسانی نهاده شده است؛ این نیازها از سوی گلسر در تئوری انتخابش مورد اشاره قرار گرفته است.

در مقاله پیش رو پنج نیاز اساسی (عشق و احساس تعلق، بقا، قدرت یا پیشرفت، آزادی و تفریح) در اشعار فروغ فرخزاد بر اساس دیدگاه ویلیام گلسر در پنج بخش مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

این نیازها را می‌توان به صورت نمودار زیر نشان داد.



۱- بیان مسأله

انسان از دیرباز برای دستیابی به نتیجه مطلوب در زندگی خود درصدد تأمین نیازهایش برآمده است. از نظر گلاسر توانایی در شروع به ارضای نیازها از سوی انسان قبل از آنکه بداند چه می‌کند، یا چرا این کار را انجام می‌دهد، یکی از عجایب طبیعی است. (ویلیام گلاسر، ۱۳۹۰: ۶۶)

در علم روانشناسی توجه به نیازهای انسان بسیار حایز اهمیت است. «میل به ارضای مؤثر نیازهای انسانی بدون تجاوز به حقوق دیگران، نمایانگر نخستین مرحله در ایجاد یک زندگی مؤثرتر است». (رابرت ووبلینگ و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۲۰)

یکی از نظریه‌های مطرح و در خور توجه در روانشناسی، نظریه انتخاب ویلیام گلاسر است. در این نظریه گلاسر اعلام می‌دارد که انسان‌ها با پنج نیاز اساسی به دنیا می‌آیند که عبارتند از: نیاز به بقا، قدرت یا پیشرفت، آزادی یا استقلال، تفریح و عشق یا احساس تعلق. او هم چنین توضیح می‌دهد هر رفتاری که انجام می‌دهیم نهایت تلاش ما برای برطرف کردن نیازهایمان است. (ویلیام گلاسر، ۱۳۹۰: ۶۵)

دلیل منطقی این نظریه همواره این بوده است که مردم در زندگی انتخاب می‌کنند و این انتخاب‌ها زندگی را هدایت می‌کنند (Howatt, ۲۰۰۱).

آشکار است که رابطه بین علم روانشناسی و ادبیات غنی زبان فارسی این امکان را به ما می‌دهد که آثار مشهور و منظوم شاعران توانای فارسی زبان را از منظر روانشناسی مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

فروغ فرخزاد یکی از نامدارترین زنان شاعر تاریخ معاصر ایران است. او در سال‌هایی که هنوز از آزادی زن حرفی در میان نبود، در برابر همه ناسزاها و طعن‌ها و لعن‌ها چنان رفتار کرد که درخور زنی آزاد و آزاده بود و همان طور که از شعر وی معلوم است به هرچه که ساده و اصیل بوده است عشق می‌ورزید (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۰). این تحقیق برآن است تا بر اساس تئوری انتخاب گلاسر، انواع نیازهای اساسی انسان را مطابق اهمیت و الویت هر یک از آنها در اشعار فروغ و از دریچه نگاه او بررسی نماید.

۳- فرضیه‌های تحقیق

۱) فروغ فرخزاد نیازهای خود را که همان نیازهای ذاتی و ژنتیکی هر انسانی است، در اشعارش منعکس

ساخته است.

۲) به نظر می‌رسد نیاز به محبت و احساس تعلق، بیش از سایر نیازها در اشعار فروغ فرخزاد دیده شود.
۳) دقت در ادوار زندگی این شاعر نشان می‌دهد، عواملی چون عشق و ناکامی در زندگی فروغ سبب شده تا او بیشتر به نیازهای درونی اش در اشعار خود پردازد.

۲- سؤالات تحقیق

۱) آیا با دقت در اشعار دیوان فروغ، برای هر یک از پنج نیاز مطرح در تئوری انتخاب گلسر می‌توان نمونه و شواهدی یافت؟
۲) کدام یک از نیازها بیش از سایر نیازها در اشعار فروغ فرخزاد انعکاس یافته است؟
۳) آیا عواملی چون عشق و ناکامی در زندگی، سبب نمود بیشتر برخی نیازهای درونی او در اشعارش شده است؟

۳- اهداف تحقیق

۱) شناسایی پنج نیاز اساسی انسان در اشعار فروغ فرخزاد و تحلیل و بررسی آن بر اساس تئوری انتخاب ویلیام گلسر
۲) تعیین مهم‌ترین نیاز اساسی انسان از نگاه فروغ فرخزاد در اشعار وی
۳) بررسی عوامل تأثیرگذار بر ذهن و زبان فروغ در پرداختن به انواع نیازهای درونی انسان از دیدگاه گلسر.

۴- پیشینه تحقیق

اگر چه تا کنون مقالات متعددی درباره زندگی و شعر فروغ به رشته تحریر درآمده است، با این همه تحقیقی مستقل با رویکرد بررسی نیازها در اشعار فروغ فرخزاد بر اساس تئوری انتخاب ویلیام گلسر، انجام نگرفته است. از جمله آثار تحقیقی با رویکرد روان‌شناسانه در بررسی شعر فروغ، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مقاله «کاربرد نظریه روان‌شناسی رنگ ماکس لوشر در نقد و تحلیل شعر فروغ فرخزاد» به کوشش مهیار علوی مقدم و سوسن پور شهرام، متن‌شناسی ادب فارسی، شماره ۲، دوره ۲، ۱۳۸۹، صص ۹۴-۸۳؛ نویسندگان این مقاله

کوشیده اند بر اساس نظریه روان شناسی رنگ ماکس لوشر، رنگ های به کار رفته در مجموعه اشعار فروغ را مورد تحلیل قرار دهند.

مقاله «خوانش شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ فرخزاد از دیدگاه تحلیل روانکاوی ژاک لاکان»، از سید رضا ابراهیمی، فصلنامه زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد سنندج، شماره ۹، سال سوم، ۱۳۹۰، صص ۲۴-۱؛ در این نوشتار نویسنده با استمداد از نظریه زبان مبنایانه لاکان به نقد واژه ها، ایماژها و زبان شعری شاعر در شعر معروف ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد؛ پرداخته است.

«نقد روان شناختی آثار فروغ فرخزاد، براساس مبانی روانکاوی فروید و آدلر» از علی دهقان و سهیلا قاسمی، فصلنامه زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد سنندج، شماره ۱۲، دوره، ۱۳۹۱، صص ۶۰-۴۳؛ در این مقاله عوامل تأثیر گذار بر رشد اندیشه و شعر فروغ از دیدگاه روانشناسی مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است.

مقاله «بررسی زمینه های نوستالژیک در سروده های نازک الملائکه و فروغ فرخزاد» نوشته صیادی نژاد و همکاران، پژوهش نامه ادب غنایی، دوره ۱۲، شماره ۲۲؛ ۱۳۹۳؛ در این پژوهش بن مایه های نوستالژیک مانند اوضاع سیاسی و اجتماعی، یاد مرگ، یاد عشق، اندوه هبوط، یاد کودکی، یاد زادبوم و یاد عزیزان را در سروده های هر دو شاعر مورد بررسی قرار گرفته است.

۵- روش تحقیق

روش تحقیق در مقاله حاضر تحلیلی توصیفی است که طی آن نگارندگان کوشیده اند آن دسته از بیت ها و بخش های مرتبط با نیازهای اساسی انسان را (عشق، بقا، قدرت، آزادی و تفریح) در اشعار فروغ فرخزاد تفکیک نمایند و به تحلیل و بررسی و بیان شباهت ها یا تفاوت های آن بیت ها و مؤلفه های آن از دیدگاه ویلیام گلسر پردازند.

۱-۸- بحث و بررسی

انسان در درون خود با انواع متعددی از نیازها روبه روست که یکی از نیازهای مهم و اساسی هر فرد در طول زندگی، نیاز به عشق و حس دوست داشتن و دوست داشته شدن است. بررسی دیوان اشعار فروغ نشان می دهد این نیاز و نمونه ها و جلوه های متعدد آن در اشعار این شاعر معاصر، بیش از سایر نیازها نمایان است.

۱-۸- نیاز به عشق و احساس تعلق

عشق ریشه در تمام ابعاد زندگی انسان دارد و در تمامی فرهنگ ها این مفهوم جزو مفاهیم اساسی اجتماعی بوده است. عشق در روان شناسی از مفاهیم پیچیده و یک فرآیند شناختی است. (مهندس، ۱۳۹۵: ۱)

با بررسی شعر فروغ می توان گونه های مختلفی از عشق را شناسایی کرد که عبارتند از: عشق به معشوق، عشق به فرزند و عشق به جاودانگی یا بقا.

۸-۱-۱- عشق به معشوق

اشعار فروغ فرخزاد آینه تمام نمای عشق است. او با قدرت و سحر کلامش تصاویر بسیار زیبا و بدیعی از عشق را در اشعارش ترسیم نموده است «زندگی و آثار فروغ فرخزاد چنان در هم تنیده است که جداکردن یکی از دیگری چهره هر دو را مخدوش می کند. شعر فروغ از زندگی اش تغذیه کرده و زندگی فروغ از شعرش». (ساری، ۱۳۸۰: ۱۱) این موضوع حاکی از آن است که او در سراسر زندگی خود عاشق بوده است. گاهی خود را چنان نیازمند به عشق می دید که بدون آن زندگی برایش مفهومی ندارد. لذا تمام تلاش خود را برای دستیابی به آن می گمارد:

این چه عشقی است که در دل دارم

می گریزی زمن و در طلبت

من از این عشق چه حاصل دارم

باز هم کوشش باطل دارم (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، اسیر: ۴۶)

از نظر گلسر عشق ورزی از سوی انسان هیجانی دائمی است. او بر آن است: «ژنهای عشق و احساس تعلق خواستار آنند که عشق ورزیدن را در تمام طول عمر خود حفظ کنیم. توقعی که در دنیای کنترل بیرونی برآورده کردند بسیار دشوار است گاهی اوقات روابطی که در آغاز خوب به نظر می رسد کم کم واپس می روند و کاهش می یابند. این واپس روی است که گرفتاری و درد و رنج عشق را در ادبیات این قدر جذّاب و گیرا می کند». (ویلیام

گلسر ۱۳۹۶: ۷۵)

از نگاه فروغ نیز عشق مسئله‌ای حیاتی است و گسستن آن ممکن نمی‌باشد.

گفتی از تو بگسلم دریغ و درد

رشته

وفا مگر گسستنی است؟

بگسلم از خویش و از تو نگسلم

عهد عاشقان مگر شکستنی است؟ (همان، دیوار: ۹۷)

از منظر گلاسر، تأکید بر آغاز و انجام عشق در آثار ادبی به خاطر اتفاقات جالبی است که در این دو مقطع رخ می‌دهد. (ویلیام گلسر، ۹۶: ۷۹)

فروغ خود این موضوع را به خوبی درک کرده است، ولی آنچه برای او در خور اهمیت است و زیبا جلوه می‌کند، همین عشق و دوست داشتن است. «فروغ در جایی از مقاله‌ای که در سال ۱۳۳۹ نوشته است می‌گوید: عشق در شعر امروز عبارت است از مقداری تمنا، مقداری سوز و گداز و سرانجام سخنی چند درباره وصال که پایان همه چیز است، در حالی که می‌تواند آغاز همه چیز باشد». (پوران فرخزاد، ۱۳۸۰: ۱۱۷)

آری آغاز دوست داشتن است

گرچه پایان راه ناپیدا است

من به پایان دگر نیندیشم

که همین دوست داشتن زیباست (همان، اسیر: ۸۹)

با مطالعه و دقت در زندگی فروغ فرخزاد به این نتیجه می‌رسیم که او در رابطه عاشقانه اش با همسرش (پرویز شاپور) دچار شکست شده چنانچه خود گفته است: «آن عشق و ازدواج مضحک در شانزده سالگی پایه‌های زندگی آینده مرا متزلزل کرد» (پوران فرخزاد، ۱۳۸۰: ۱۵). این تجربه ناخوشایند و تلخ وی را به افسردگی دچار کرده و تا مرز بیماری روحی پیش برده است. آشکار است برای فروغ ادامه رابطه‌ای که تهی از عشق و دوست داشتن بی معنا و مایوس کننده است:

من صفای عشق می‌خواهم از او

تا فدا سازم وجود خویش را

او تنی می‌خواهد از من آتشین

تا بسوزاند در او تشویش را (همان ۱۳۷۹، اسیر: ۲۶)

به عقیده ویلیام گلسر انسان همواره به دنبال عشق و احساس تعلق است و به ندرت در این زمینه دچار مشکل می‌شود. او به راحتی دوست پیدا می‌کند و دوستی‌هایش را حفظ می‌کند، اما عشق به ویژه عشق همراه با رابطه جنسی، ناکام کننده‌ترین بخش این نیاز است (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۷۶). بنابراین می‌توان گفت اثر ارضای مؤثر این نیاز بسیاری از جنبه‌های زندگی را در بر می‌گیرد. (رابرت ووبلینگ، ۱۳۸۵: ۶۹)

لذا گسسته شدن رابطه عاطفی و عاشقانه در زندگی فروغ او را به ناکامی کشانید و سایه یأس و آرزوهای محال را بر روی زندگی او گسترانید:

آه من هم زخم، زنی که دلش

در هوای تو می‌زند پر و بال

دوستت دارم ای خیال لطیف

دوستت دارم ای امید محال (همان، دیوار: ۱۱۴)

به اعتقاد گلسر «رابطه جنسی در زندگی مشترک معمولاً ادامه می‌یابد ولی رنگ کنترل کردن به خود می‌گیرد. یکی از طرفین یا هر دو از کنترل بیرونی استفاده می‌کنند و دیگر از عشق و محبت در زندگی مشترک خبری نیست و ظاهراً هر یک دیگری را برای احساس تنهایی خود سرزنش می‌کنند». (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۷۷)
مصادق این مطلب در اشعار فروغ فرخزاد که انعکاس زندگی مشترک وی می‌باشد، به وضوح قابل مشاهده است.

او شراب بوسه می‌خواهد زمن

من چه گویم قلب پر امید را

او به فکر لذت و غافل که من

طالبم آن لذت جاوید را (همان، اسیر: ۲۶)

بخت اگر از تو جدایم کرده

می‌گشایم گره از بخت چه باک

ترسم این عشق سرانجام مرا

بکشد تا به سر پرده خاک (همان، اسیر: ۴۶)

دیروز به یاد تو و آن عشق دل انگیز
بر پیکر خود پیرهن سبز نمودم
در آینه بر صورت خود خیره شدم باز
بند از سر گیسویک آهسته گشودم
(همان، اسیر: ۵۱)

دیدم که می رهم
دیدم که می رهم
دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می خورد (همان، تولدی دیگر: ۲۲۶)
اگر به سویت این چنین دویده ام
به عشق عاشقم نه بر وصال تو
به ظلمت شبان بی فروغ من
خیال عشق خوشتر از خیال تو
(همان، دیوار: ۱۳۷)

۸-۱-۲- عشق مادرانه

در شعر فروغ عشق و احساس تعلق او به فرزندش کامیار را که حاصل ازدواج نافرجام او با پرویز شاپور بوده و پس از طلاق آنها فروغ از دیدن آن محروم گردیده، به وضوح قابل مشاهده است. او در دوره ای از زندگی خود که به فعالیت در عرصه فیلم سازی پرداخته بود، پسر خردسال یک پدر و مادر جذامی را به فرزند قبول می کند و تا آخرین روز حیاتش او را چون پسر خود نگهداری می کند. (ساری، ۱۳۸۰: ۳۹)

جوهر واقعی عشق مادرانه توجه مادر به رشد کودک است و این یعنی تمنای جدایی کودک از خود؛ در این جا تفاوت اساسی عشق مادرانه با عشق زن و مرد آشکار می شود. در عشق زن و مرد دو نفر که جدا بودند یکی می شوند. در عشق مادرانه دو موجود که یکی بودند جدا می شوند. (اریک فروم، ۱۳۹۴)

این تعریفی است که اریک فروم از عشق مادرانه دارد، حال باید بگوییم که واژه جدایی در تعریف فوق در عشق مادرانه فروغ به فرزندش کامیاب مفهوم گسترده‌تری را به خود اختصاص می‌دهد، چرا که این یک جدایی تحمیلی و بدون بازگشت است. عدم ارضای احساس تعلق در فروغ تا اندازه‌ای است که او را در غمی بزرگ فرو می‌برد که نتیجه‌اش انتخاب افسردگی و گاهی خشم از جانب فروغ می‌باشد:

دانم اکنون از آن خانه‌ی دور

شادی زندگی پر گرفته

داغم اکنون که طفلی به زاری

ماتم از هجر مادر گرفته

(همان، اسیر: ۶۷)

به اعتقاد ویلیام گلسر « بسیاری از کسانی که نمی‌توانند کنترل مؤثر خود را برای زندگی به دست آورند یا به دلایل گوناگون از رها کردن رابطه ناخشنود خود سرباز می‌زنند، انتخاب می‌کنند که برای بقیه عمر خود به افسرده بودن بپردازند». (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۲۶۵)

حتی افسرده بودن نیز در این باره فروغ را ارضا نمی‌کند و او را وادار می‌کند تا به دنبال رفتارهای دیگری بگردد و اینجاست که خشم نیز به عنوان یک رفتار انتخاب شده در فروغ بروز می‌کند:

نه برو دور شو ای بد سیرت

دور شو از رخ تو بیزارم

کی توانی بر بایش از من

تا که من در بر او بیدارم

بانگ می‌میرد و در آتش درد

می‌گذارد دل چون آهن من

می‌کنم ناله که کامی کامی

وای بر دار سر از دامن من

یا در نمونه زیر: (همان، اسیر: ۳۹)

نگهم جستجوکنان پرسید

در کدامین مکان نشانه اوست

لیک دیدم اتاق کوچک من

خالی از بانگ کودکانه اوست. (همان عصیان: ۱۷۷)

«نیازها از نظر فوریتی که رفتار را سوق می‌دهند با یکدیگر فرق دارند، خصوصیتی که موری آن را غلبه‌ی نیاز خواند. برای مثال، اگر نیاز به آب و هوا برآورده نشود بر رفتار غالب می‌شود و بر تمام نیازهای دیگر تقدم می‌یابند». (شولتز و سیدنی، ۱۳۷۹: ۲۲۴)

همان گونه که نیاز به عشق در سراسر زندگی فروغ سایه افکند و مضمون بسیاری از اشعارش را عاشقانه ساخت. از منظر فروغ، جاودانگی به معنای تداوم رابطه پس از وصال است. گاهی فروغ از تجربه های شخصی خود فراتر می‌رود و از عشقی ناب سخن می‌گوید که به واقع عشقی جاودان است؛ عشقی که بر تاریکی چیره می‌شود و به جاودانگی می‌انجامد. این نوع نگاه به عشق و جاودانگی در دو دفتر آخر او بروز بیشتری دارد؛ زیرا فروغ در این دو دفتر، شاعری است که با جهان بینی تازه‌ای به موضوعات پیرامون خود می‌نگرد. (حاجی آقابابایی، ۱۳۹۵)

رفته است و مهرش از دلم نمی‌رود

ای ستاره‌ها چه شد که او مرا نخواست

ای ستاره‌ها، ستاره‌ها، ستاره‌ها

پس دیار عاشقان جاودان کجاست. (همان، اسیر: ۱۰۱)

۹-۱- نیاز به بقا

«تمام موجودات زنده از لحاظ ژنتیکی طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که برای بقای خود تلاش می‌کنند. واژه اسپانیولی Ganas (به معنای شور زندگی) بهتر از هر واژه‌ی دیگری میل شدید به حفظ بقا را نشان می‌دهد. معنای این واژه، سخت‌کوشی و پایداری و انجام هرکاری است که بقای فرد را تضمین می‌کند و فراتر از بقا یعنی دستیابی به امنیت است» (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۷۲)

فروغ فرخزاد میل به بقا را در مضمون اشعار خویش جای داده است. او در جایی از شعرش بقا را رسیدن به آرامشی جاوید می‌بیند و می‌گوید:

می‌گریزم از فسون دیده‌ی تردید

می‌تراوم همچو عطری از گل رنگین رویاها

می خزم در موج گیسوی نسیم شب

می روم تا ساحل خورشید

در جهانی خفته در آرامشی جاوید (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، دیوار: ۱۳۲)

او در جایی دیگر می گوید:

از بیم و امید عشق رنجورم

آرامش جاودانه می خواهم

بر حسرت دل دگر نیفزایم

آسایش بی کرانه می خواهم (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۵۳)

فروغ در مناجاتش خود را موجودی محتاج الطاف الهی می داند و از خداوند می خواهد تا با بخشش و و بازآوردنش به سوی او، وی را به بقا و صفای باطنی برساند:

آه ای خدا که دست توانایت

بنیان نهاده عالم هستی را

بنمای روی و از دل من بستان

شوق گناه و نفس پرستی را (همان ۱۳۷۹، اسیر: ۷۰)

بنابراین فروغ از طریق عشق به خداوند می خواهد به بقا برسد و رسیدن به این بقا را تنها از خود خداوند خواستار شده است:

تنها تو آگهی و تو می دانی

اسرار آن خطای نخستین را

تنها تو قادری که ببخشایی

بر روح من، صفای نخستین را (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، اسیر: ۶۹)

فروغ، بقا را در دنیایی فراتر از دنیای مادی و محسوس می دید. این موضوع شعر او را تا حدودی به شعر سهراب سپهری نزدیک کرده است:

همه‌ی هستی من آیه‌ی تاریکیست

که تو را در خود تکرار کنان

به سحرگاه شگفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهند برد

من در این آیه تو را آه کشیدم آه

من در این آیه تورا

به درخت و آب و آتش پیوند زدم (همان ۱۳۷۹، تولدی دیگر : ۱۸۹)

چنانچه در شعر فوق پیداست درخت، آب و آتش از نگاه فروغ می‌توانند سنبل ابدیت و جاودانگی و بقا باشند. فروغ بقای خود را در گرو بقای عشق می‌بیند و این موضوع با توجه به تئوری انتخاب ویلیام گلسر می‌تواند نمونه‌ای از تسلط یافتن بر یک نیاز به خاطر ارضای نیاز دیگری تلقی گردد (ویلیام گلسر ۱۳۹۶ : ۷۳).

در واقع فروغ باتسلط یافتن بر برآن شده تا به واسطه آن به بقا برسد:

بی گمان زان جهان رویایی

زهره در من فکنده دیده عشق

می‌نویسم به روی دفتر خویش

جاودانی باش ای سپیده‌ی عشق (فروغ فرخزاد ۱۳۷۹، دیوار : ۱۱۱)

« برخی از نیازها مکمل همدیگر هستند و می‌توانند به وسیله یک رفتار یا یک رشته از رفتارها برآورده شوند »

(شولتز و سیدنی، ۱۳۷۹ : ۲۲۴)

فروغ نیاز به عشق و بقا را باهم می‌آمیزد، گویی آنها را مکمل یکدیگر می‌داند و از عشق نردبانی می‌سازد برای صعود به قله بقا. جالب است که موری این حالت را آمیختگی نیازها نامیده است. (همان ۱۳۷۹ : ۲۲۴)

می‌آیم می‌آیم می‌آیم

و آستانه پر از عشق می‌شود

و من در آستانه به آنها که دوست می‌دارند

و دختری که هنوز آنجا

در آستانه‌ی پر عشق ایستاده، سلام دوباره خواهم داد. (همان، ۱۳۷۹، تولدی دیگر : ۲۹۷)

شایان ذکر است « موری قبول داشت که رویدادهای کودکی می‌توانند بر رشد نیازهای خاصی تأثیر بگذارند و بعداً در زندگی آن نیازها را برانگیزند. این تأثیر را فشار نامیده، زیرا یک شی یا رویداد محیطی به فرد فشار می‌آورد تا به شیوه‌ی خاصی عمل کند». (شولتز و سیدنی، ۱۳۷۹ : ۲۲۴)

بر این اساس با دقت در اشعار و احوال فروغ در می‌یابیم او گاهی چنان خود را تحت فشار و آسیب‌های زندگی می‌بیند که مرگ را تنها راه رهایی و در رسیدن به آسایش ابدی می‌یابد و اینجاست که آشکارا بقا و ابدی شدن خود را در مرگ جستجو می‌کند و می‌گوید:

می‌سوزم از این دورویی و نیرنگ

یکرنگی کودکانه می‌خواهم

ای مرگ از آن لبان خاموش

یک بوسه جاودانه می‌خواهم (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹ : اسیر : ۵۴)

فروغ هنگامی که از نیاز به عشق و احساس تعلق ناکام می‌گردد میل به جاودانگی و بقاء در او شکوفا می‌شود او به دنبال آسایشی می‌گردد تا در سایه آن، نیاز به بقا را در خود ارضا کند:

از بیم و امید عشق رنجورم

آرامش جاودانه می‌خواهم

بر حسرت دل دگر نیفزایم

آسایش بی‌کرانه می‌خواهم (همان، ۱۳۷۹ اسیر : ۵۴)

۱۰-۱- آزادی

ویلیام گلسر در مورد آزادی می‌گوید:

«به اعتقاد من نیاز به آزادی یک نیاز تکاملی است که هدفش ایجاد توازن و تعادل بین نیاز تو به تلاش برای مجبور ساختن من به زندگی طبق میل تو و نیاز من به رهایی از این اجبار است». (ویلیام گلسر ۱۳۹۶ : ۸۶)

با تأمل در زندگی فروغ و بررسی اشعارش می‌توان به این نکته پی برد که او زنی آزاد بوده است و آزادی را راهی برای رسیدن به اهدافش می‌دانست او در سال‌هایی که هنوز از آزادی زن حرفی در میان نبود در برابر همه‌ی ناسزها و طعن‌ها چنان رفتار کرد که درخور زنی آزاد و آزاده بود. (فروغ فرخزاد ۱۳۷۹: ۱۰)

به لب‌هایم مزین مهر خموشی

که در دل قصه‌ای ناگفته دارم

زیایم بازکن بند گران را

کزین سودا دلی آشفته دارم (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۴۱)

«همانطور که قدرت دیگران به خصوص زمانی که از آن به عنوان تهدیدی بر ضد اراده ما استفاده می‌کنند نگرانمان می‌سازد، به همان نسبت وقتی احساس می‌کنیم آزادی ما تهدید شده است نگران می‌شویم». (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۸۵).

فروغ در زندگی مشترک با پرویز شاپور خود را چنان در حصار تنگ قفسی محبوس می‌بیند که گاه این موضوع برای او فراتر از رنج و عذاب است:

بیا ای مرد ای موجود خودخواه

بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی

رها کن دیگرم این یک نفس را (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹: اسیر: ۴۱)

چنانچه از ابیات فوق پیداست، فروغ از زورگویی و تحمیل‌هایی در زندگی خویش رنج می‌برد.

در جامعه مبتنی بر تئوری انتخاب که تأکید بر خوب کنار هم آمدن با یکدیگر است، زورگویی و تحمیل خود به دیگری بسیار کم رخ می‌دهد و دلیلی بر قضاوت کردن درباره‌ی یکدیگر باقی نمی‌ماند و افراد در صدد برطرف کردن تفاوت‌هایشان برمی‌آیند و تلاش خود را بر این موضوع متمرکز می‌کنند و افراد قدرتمند می‌فهمند که کنار آمدن با دیگران به آنها قدرت بیشتری می‌بخشد تا سلطه راندن بر آنها. (ویلیام گلسر ۱۳۹۶: ۸۵)

اما فروغ عاصی از سلطه‌گری‌ها و نامهربانی‌ها، در جای جای شعرش، خود را به پرنده‌ای پر و بال بسته مانند می‌کند و این اسارتی که فروغ از آن سخن می‌گوید خود نیازش به آزادی را فریاد می‌زند.

از همین روی فروغ برای ارضای نیازش به شعر روی می‌آورد که این رفتار خود یک انتخاب است که می‌تواند تا حدودی آلامش را تسکین بخشد. در واقع «رفتار مکانیسمی است که برای ارضای نیازهای انسان به کار گرفته می‌شود» (رابرت دوبل‌دینگ ۱۳۸۵ : ۲۳۸)

بیا بگشای در، تا پرگشایم

به سوی آسمان روشن شعر

اگر بگذاریم پرواز کردن

گلی خواهم شدن در گلشن شعر (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، اسیر : ۴۴)

گفتنی است به عقیده اریک فروم «هرچه انسان در طول تاریخ آزادی بیشتری به دست آورده، احساس تنهایی و انزوای بیشتری کرده است. هرچه مردم آزادی کمتری داشته باشند، بیشتر احساس تعلق و امنیت می‌کنند»

(شولتز، سیدنی، ۱۳۷۹ : ۲۱۰)

از همین روست که در شعر فروغ عشق و احساس تعلق به خداوند جلوه می‌کند :

از تنگنای محبس تاریکی

از منجلا ب تیره‌ی این زندان

بانگ پر از نیاز مرا بشنو

آه ای خدای قادر بی همتا (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۶۸)

هیچ جز حسرت نباشد کار من

بخت من، بیگانه ای شد یار من

بی گنه زنجیر بر پایم زدند

وای از این زندان محنت بار من (همان: ۶۰)

ای سینه در حرارت سوزان خود بسوز

دیگر سراغ شعله آتش ز من نگیر

می خواستم که شعله شوم سرکشی کنم

مرغی شدم به کنج قفس بسته و اسیر (همان: ۳۷)

آه ای صدای زندانی

آیا شکوه یأس تو هرگز

نقبیر به سوی نور خواهد زد؟

آه، ای صدای زندانی

ای آخرین صدای صداها (همان، ۱۳۷۹، تولدی دیگر: ۲۵۹)

بگسسته ام ز ساحل خوشنای

در سینه ام ستاره طوفان است

پروازگاه شعله خشم من

دردا، فضای تیره‌ی زندان است. (همان، ۱۳۷۹، عصیان: ۱۵۶)

روز سوم هم گذشت اما

بر سر پیمان خود بودم

ظلمت زندان مرا می کشت

باز زندانبان خود بودم (فروغ، ۱۳۷۹، اسیر: ۷۸)

۱-۱۱- تفریح

«تفریح پاداش ژنتیکی یادگیری است. ما وارثان کسانی هستیم که بیشتر یا بهتر آموخته اند. این بهتر و بیشتر آموختن به آنان مزیت حفظ بقا و زنده ماندن داده است و به این ترتیب نیاز به تفریح و نشاط در ژن‌های ما جای

گرفته است» (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۸۷)

با تحقیق در زندگی فروغ فرخزاد به نتایجی دست یافته‌ایم که نشان می‌دهد که علاوه بر شعر به هنرهای نظیر موسیقی، نقاشی و بازیگری علاقمند بوده است و در هر کدام مهارتی داشته. فروغ در کار فیلم سازی با کارگردانی ابراهیم گلستان همکاری داشته است و فیلم مستند از زندگی بیماران جذامی ساخته بود. او نیز پرتره ای از حسین، پسر یکی از بیماران جذامی کشیده بود. فروغ نقاشی را از همان دوران کودکی دوست داشت. این علاقه‌اش به هنر در واقع همان تفریحات او در دوران دلزدگی در زندگی به شمار می‌رفت. فروغ هر زمان که خود را خسته و پریشان احساس می‌کرد به شعر و سرودن پناه می‌برد:

لیک من خسته جان و پریشان

می سپارم ره آرزو را

یار من شعر و دلدار من شعر

می روم تا به دست آرم او را (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، اسیر: ۶۷)

«روانشناس معروف فروید، معتقد است که هنرمند با پناه بردن به خلاقیت به طور موفقیت آمیزی از دنیای واقعیت گریخته و با لذت و آرامش حاصله از خلاقیت هنری قادر به مواجه با دنیای واقعی می‌گردد. در روانکاوی فروید نوشتار (نوشتن) مثل رویا زمینه ای برای بازیافتن کشمکش های روانی و آرزوها و ترس های سرکوفته و ناهوشیار نویسنده آن است». (یاوری، ۱۳۷۴: ۲۳)

فروغ با ذوق شعر به هیجان می‌رسد و هر جایی که می‌خواهد نهایت آرامش و نشاطش را بیان کند از شعر می‌گوید و احساساتش را با شعر می‌آمیزد:

ای مرا با شور شعر آمیختی

این همه آتش به شعرم ریختی

چون تب عشقم چنین افروختی

لاجرم شعرم به آتش سوختی (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، تولدی دیگر: ۲۳۱)

در جایی دیگر می‌گوید:

امشب از آسمان دیده‌ی تو

روی شعرم ستاره می‌بارد

در سکوت سپید کاغذها

پنجه هایم جرقه می کارد (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۸۳)

«شعر تکیه گاه و پناه زیباترین لحظه های پر عظمت و پر شکوه تنهایی و خلوت انسان بوده است. روشن ترین همنشین شب غربت او». (حقوقی، ۱۳۷۱: ۱۳۷)

بی تردید برای فروغ شعر چنین ویژگی داشته است. وسیله ای برای رسیدنش به آرامش و نوعی تفریح که او را از قیل و قال عالم مادی می رهانید. او می گوید: «... زمانی بود که من شعرم را به عنوان یک وسیله تفنن و تفریح می پنداشتم، وقتی از سبزی خرد کردن فارغ می شدم پشت گوشم را می خاراندم و می گفتم خب بروم یک شعر بگویم...» (پوران فرخزاد، ۱۳۸۰: ۱۵)

کتابی، خلوتی، شعری، سکوتی

مرا مستی و سکر زندگان نیست

چه غم گر در بهشتی ره ندارم

که در قلبم بهشتی جاودانی است . (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، اسیر: ۴۳)

فروغ در برخی موارد در اشعارش از رقصیدن و پایکوبی کردن سخن می گوید. رقصیدن نوعی فعالیت جسمی مفرح به شمار می رود که باعث نشاط در روح شخص می گردد. فروغ تفریح را نیاز خود می دید نیازی که می دانست باید آن را در خود ارضا نماید. اما ارضای آن برایش دشوار بود. « وقتی در ازدواجی نارضایتی شروع می شود تفریح و نشاط اولین قربانی آن است و این واقعاً آسف بار است». (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۸۸)

فروغ می داند که پایکوبی باعث نشاط می شود اما نه در او. او رقص و پایکوبی را در اشعارش به کار می برد البته به صورت پارادوکس یا تضاد در جمله ها:

و چه شیرین است

بر سر گور تو ای عشق نیاز آلود

پای کوبیدن (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، دیوار: ۱۲۶)

رقصیدن ماه در آسمان گنگ و خاموش و بی نشاط هم، نمونه ای دیگر از این پارادوکس در شعر فروغ است:

شبانگهان که مه می رقصد آرام

میان آسمان گنگ و خاموش

تو در خوابی و من مست هوس ها

تن مهتاب را گیرم در آغوش (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۴۳)

او در جایی دیگر به رقصیدن با نوای غمی شیرین اشاره می کند و این نیز تناقضی دیگر است.

در عطر بوسه های گناه آلود

رویای آتشین تو را دیدم

همراه با نوای غمی شیرین

در معبد سکوت تو رقصیدم (همان، ۱۳۷۹، دیوار: ۱۰۳)

فروغ در جای جای شعرش از عشق و لذت در کنار معشوق بودن سخن می گوید.

این نکته مبین این موضوع است که همنشینی و عشق ورزیدن برایش نوعی تفریح و رسیدن به آرامش بود.

آن شب من از لبان تو نوشیدم

آوازه های شاد طبیعت را

آن شب به کام عشق من افشاندی

زان بوسه قطره ی ابدیت را (همان، ۱۳۷۹، عصیان: ۱۷۴)

لازم است این نکته را یادآور شویم که « در ادبیات کلاسیک ایران چه بسا شاعران از شرابخواری ها، عاشقی ها و جنون دیوان ها پرداخته اند در صورتی که نه دیوانه بودند و نه عاشق و نه در تمام عمر بوی شراب به مشامشان رسیده بود. امروز هم شاعری می توان از گناه و عصیان دم زند در حالی که خود معصوم و بی گناه است » (حائری، ۱۳۳۳: ۶). فروغ نیز از این امر مستثنا نبوده است. او در کلامش از لذت گناه و هم آغوشی بسیار یاد می کرد اما واقعیت زندگی او شاید چنین نبوده است. منشاء اشعار فروغ ذهنی غنایی بوده که شاعر در تمام طول عمرش با او مانوس بوده است. لذت جسمی حاصل از عشق مادی و زمینی اگرچه برای فروغ خسته از زندگی، به نوعی تفریح و نشاط بود؛ اما در بیشتر موارد نوع نگاه فروغ به آنها به عنوان رؤیایی و دست نیافتنی بوده است، چرا که از ابیاتی که در آنها از بوسه و هم آغوشی سخن گفت، بیشتر بوی غم و اندوه و ناامیدی به مشام می رسد با وجود اینکه ماهیت آن کلمات ایجاد نشاط و لذت است :

در دلم آرزویی بود که مرد

لب جانبخش تو را بوسیدن

بوسه جان داد به روی لب من

دیدمت لیک دریغ از دیدن (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، اسیر: ۴۷)

تمنای بوسه و هم آغوشی در فروغ یک رفتار و انتخاب به شمار می رود. « منشاء رفتار، مؤثر یا نامؤثر و عقلانی، نشانه ای از مشکلات انسان است نه علت آنها» (رابرت و ویلینگ، ۱۳۹۵: ۱۰۵). لذا فروغ در بیان رفتاری که ذکر آن گذشت، مشکلات خود را بازگو می کند:

دیدمت وای چه دیداری وای

نه نگاهی، نه لب پرنوشتی

نه شرار نفس پرهوسی

نه فشار بدن و آغوشی (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۴۷)

جنبه های دیگری از تفریح را می توانیم در نوستالژی های شعر فروغ مشاهده کنیم نوستالژی اصطلاحی روانشناسی است که وارد ادبیات گردیده و به طور کلی رفتاری ناخودآگاه که در شاعر یا نویسنده بروز می کند و متجلی می شود. احساسی عمومی، طبیعی و غریزی که در میان انسانهاست. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه، توأم با نوعی حالت لذت، سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً به غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده اند (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۴). نگاه نوستالژیک فروغ به گذشته و دوران کودکیش حاکی از آن است که همان شادی های کودکانه اش را در دل تمنا می کند و خواهان بازگشت به آن دوران است و چون یقین دارد که این امری غیرممکن است، لذا آنها را در شعرهایش جستجو می کند:

آیا دوباره گیسوانم را

در باد شانه خواهم زد؟

آیا دوباره باغچه ها بنفشه خواهم کاشت؟

و شمعدانی ها را

در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت؟ (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، ایمان بیاوریم به آغاز فصلی سرد: ۳۱۳)

«فروغ با تمام قوای ذهنی به گذشته برگشته و در آن جا برای مدتی ماندگار شده است، پاکی ها و زیبایی های آن دوران (ماه و چشمه) را می بیند، بوی خوش گندمزارها و بوی خوش درختان اقاقی را در کوچه هایی که محل بازی های کودکانه و پر از معصومیت او بودند، استشمام می کند» (جوکار، ۱۳۹۲: ۳۲-۲۱).

من به یک ماه می اندیشم

من به حرفی در شعر

من به یک چشمه می اندیشم

من به وهمی در خاک

من به بوی غنی گندمزار

و با آن کوچه باریک دراز

که پر از عطر درختان اقاقی بود (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، تولدی دیگر: ۲۴۷).

«شعر فروغ فرخزاد در «تولدی دیگر» بیش از هر شعر معاصر دیگر تجربی است و خصوصی؛ به این معنا که فردی تجربیات و تأثرات خود را از زندگی و محیط طبیعت در دامن تصاویر شعری می ریزد. این تجربیات یا متعلق به گذشته ای نسبتاً دور (دوران کودکی) هستند و فرخزاد با درهم آمیختن و تلفیق آن خاطرات شعرش را می سازد و یا مربوط به دوران حرکت از کودکی به سوی بلوغ هستند که تصاویری روشن از آن دوران می دهد».

(جلال خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۸۸-۸۷)

گوشواره ای به دو گوشم می آویزم

از دو گیلاس سرخ همزاد

و به ناخن هایم برگ گل کوب می چسبانم

کوچه ای هست که در آنجا

پسرانی که به من عاشق بوده اند، هنوز

با همان موهای درهم و گردن های باریک و پاهای لاغر

به تبسم های معصوم دخترکی می اندیشند که یک شب او را

باد با خود برد.

کوچه ای هست که قلب من آن را

از محله های کودکیم دزدیده است. (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، تولدی دیگر: ۳۰۴-۳۰۳)

۱۲-۱- قدرت و پیشرفت

در بین انواع نیازهای انسان، نیاز به قدرت نیازی متمایز و شاخص است. قدرت به معنایی که انسان ها دنبال آن هستند، یعنی قدرت برای قدرت خاص نوع انسان است (ویلیام گلسر، ۱۳۹۶: ۸۱). « ما تنها گونه قدرت طلب و قدرت مدار هستیم و همین نیاز به قدرت است که از همان روزهای نخستین عمر، جایگزین نیاز به بقا می شود و بر انتخاب های زندگی ما سایه می افکند». (همان، ۱۳۹۶: ۸۲)

فروغ در اشعار خود به قدرت طلبی خویش به عنوان یک نیاز برجسته نسبت به سایر نیازها اشاره نکرده است. اما می توان این نیاز را در برخی از شعرهایش دید. او قدرت را همانند سایر نیازهایش در امور نامحسوس نشان می دهد. به عنوان مثال او از موفقیت خود در عشق به عنوان نوعی قدرت یاد می کند و می گوید:

باز هم قلبی به پایم افتاد

باز هم چشمی به رویم خیره شد

باز هم درگیر و دار یک نبرد

عشق من بر قلب سردی چیره شد (همان، ۱۳۷۹، اسیر: ۲۵)

« مازلو مدعی بود که هر شخصی با نیازهای غریزی به دنیا می آید که به رشد و پیشرفت و شکوفایی می انجامد». (شولتز و سیدنی، ۱۳۷۹: ۳۶۳)

از آنجا که فروغ زنی آزاد و آزاداندیش بود بدون شک می توان به احساس نیازش برای داشتن قدرت و تلاش برای دستیابی به قدرت و پیشرفت پی برد. اما این قدرت از آن نوع قدرتی نمی باشد که منجر به فزون خواهی در او شود. فروغ از اینکه بتواند وجود خودش را به عنوان یک انسان با هویت به اثبات برساند، احساس قدرت می کند و می گوید:

فاتح شدم

خود را به ثبت رساندم

خود را به نامی، در یک شناسنامه مزین کردم

و هستیم به یک شماره مشخص شد

پس زنده باد ۶۷۸ صادره از بخش ۵ ساکن تهران . (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۹، تولدی دیگر: ۲۸۹)

فروغ در جایی دیگر قدرت و شکست را به طور صریح در شعرش به کار می برد و می گوید:

معشوق من

همچون طبیعت

مفهوم ناگزیر صریحی دارد

او با شکست من

قانون صادقانه قدرت را تأیید می کند . (همان: ۲۴۳)

۱۳- نتیجه

دقت در اشعار فروغ فرخزاد و تحلیل آنها بر اساس تئوری انتخاب ویلیام گلسر نشان می‌دهد، زندگی تراژیک و اندوهبار فروغ، سبب گردید تا وی ناکامی‌ها و نیازهایش را در شعرش فریاد زند. در واقع فراز و نشیب‌های زندگی فروغ از آغاز تا سرانجام عاملی برای القای اندیشه‌ها و نیازهای درونی این شاعر معاصر در اشعارش بوده است. این نکته در دیوان اشعار به جای مانده از وی به خوبی آشکار است.

همانگونه که در این مقاله اشاره کردیم، از بین پنج نیاز اساسی انسان، بر اساس تئوری انتخاب ویلیام گلسر، نیاز به عشق بیش از سایر نیازها بر اشعار فروغ سایه افکنده که این موضوع نمایانگر روحیه رمانتیک و سرشار از عواطف و احساسات فروغ می‌باشد. در واقع وجود نیاز به عشق در زندگی فروغ به اندازه‌ای است که در جای جای شعر او رد پای عشق آشکار است.

بعد از نیاز به عشق، نیاز به استقلال در اشعار فروغ نمایان شده است. آشکار است که میراث موقعیت زن در جامعه ایران، روحیه خشک و نظامی پدر فروغ و نیز ازدواج بدفرجامش با پرویز شاپور، که زندگی را برایش مثل زندان سخت و ناخوشایند ساخته بود، در شدت یافتن این احساس نیاز مؤثر بوده؛ تا آنجا که در بخش‌های مختلفی از شعرش، از خانه را زندان نامیده، در جست‌وجوی آزادی برآمده است. بعد از نیاز به آزادی به ترتیب: نیاز به بقا، تفریح و پیشرفت یا قدرت، در شعر فروغ نمود داشته است که در متن به هر یک از این نیازها و نمونه‌های شعری آن اشاره شد.

فهرست منابع:

- ۱- حاجی آقابابایی، محمدرضا؛ صالحی، نرگس (۱۳۹۵)، عشق و کارکردهای آن در اشعار فروغ فرخزاد، همایش ادبیات فارسی معاصر، ایرانشهر، دانشگاه ولایت، https://www.civilica.com/Paper-CPLC۰۱-CPLC۰۱_۱۳۵.html
- ۲- گلسر، ویلیام (۱۳۹۶)، تئوری انتخاب، ترجمه دکتر علی صاحبی، تهران، سایه سخن، چاپ چهاردهم.
- ۳- شولتز، دوان؛ سیدنی، آلن (۱۳۷۹)، نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، چاپ پنجم.
- ۴- فرخزاد، فروغ؛ دیوان (۱۳۷۹)، تهران، پل، چاپ دوم.
- ۵- فرخزاد، پوران، (۱۳۸۰)، کسی که مثل هیچکس نیست، تهران، کاروان، چاپ اول.
- ۶- خسروشاهی، جلال، (۱۳۷۹)، ادای دین به فروغ فرخزاد، تهران، نگاه، چاپ اول.
- ۷- ساری، فرشته، (۱۳۸۰)، فروغ فرخزاد، تهران، قصه، چاپ اول.
- ۸- دوبلدینگ، رابرت، واقعیت درمانی برای قرن ۲۱، ترجمه علی صاحبی، تهران، سایه سخن، چاپ اول.
- ۹- مهندس، لیلا، (۱۳۹۵)، بررسی مفهوم عشق از دیدگاه سعدی و استنبرگ، دومین کنگره بین المللی توانمند سازی جامعه در حوزه علوم اجتماعی، روانشناسی و علوم تربیتی، تهران، مرکز توانمندسازی مهارتهای فرهنگی و اجتماعی جامعه، https://www.civilica.com/Paper-PECONF۰۲-PECONF۰۲_۱۴۵.html، صص ۱۱-۱.
- ۱۰- حقوقی، محمد، (۱۳۷۱)، شعر زمان ۲، نگاه، چاپ دوم.
- ۱۱- یآوری، حورا، (۱۳۷۴)، روانکاوی و ادبیات، تهران، نشریه تاریخ ایران.
- ۱۲- حائری، سید هادی، (۱۳۳۳)، شاهکار شاعران ایران (زیباترین اشعار فروغ فرخزاد)، تهران، کتاب زمان.
- ۱۳- شریفیان، مهدی؛ شریف، تیموری، ۱۳۸۵، مقاله بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی (بر اساس اشعار نیمایوشیچ و مهدی اخوان ثالث)، مجله کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی، بهار و تابستان، سال هفتم، شماره ۳۴، صص ۶۲-۳۳.
- ۱۴- جوکار، منوچهر، (۱۳۹۲)، نوستالژی یاد کودکی در شعر نیما، شاملو، فروغ، سپهری، فصلنامه علمی تخصصی درّ دری (ادبیات عنایتی عرفانی، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد نجف آباد، سال سوم، شماره ۸، صص ۳۲-۲۱).
- ۱۵- فروم، اریک، (۱۳۹۴)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران، مروارید، چاپ ۲۶.
- ۱۶- Ezrina L. Bradley , International Journal of Choice Theory and Reality Therapy • Fall ۲۰۱۴ • Vol. XXXIV, number ۱ • ۶